

” اربابان منبر ” در ضرب المثل های فارسی (1)

به نقل از : امثال و حکم علی اکبر دهخدا



(علی اکبر دهخدا ، امثال و حکم ، [در چهارجلد] ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ، چاپ پنجم ، 1361) .

این ملعون چه کرده بود .

در میان طلاب دینیہ مرسوم رسمی کهن است که چون یکی از آنان باغیرطالب بجنگ و ستیز خیزد ، دیگران پیش از آنکه ظالم را از مظلوم بشناسند تعصب را بحمایت همکار برخیزند . بدان حد که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در تبریز بیگناهی را بدین ترتیب کشتند .

آخوند نباتی یعنی کَشک .

آخوندی را باستهزاء آخوند کشکی می نامیدند واو برمی آشفته و بگوینده ناسزا می گفت روزی کسی باو آخوند نباتی خطاب کرد . آخوند خیره باو نگریسته و گفت : ای ملعون ، آخوند نباتی یعنی کَشک ؟

جلد اول ، صفحه 20

آخوند [را] نباشد درد و غم .

مثل را برای قوی کردن دل مریض و تیمارداران گویند و از آن اراده کنند که بیمار حالش خوب است و بغلط او را در بستر خوابانیده و بعلاج مشغولید .

همان ، ص 21

ابلیس فقیه است گر اینها فقها اند .

ص 81

از تخم گلین چوزه نراید . چوزه جوجه است .

از ترس تیغ مسلمان است . نظیر :

[...]

ز شیخ شهر جان بردم بتزویر مسلمانی / مدارا گریدین کافر نمی کردم چه می کردم . ناصر خسرو .

ص 112

اگر خر نمی بود قاضی نمیشد .

(ز گلپایگان رفت شخصی باردو . که قاضی شود صدر راضی نمیشد بر شوت خری داد و بستد قضا را اگر ...)

ص 208

امامزاده ایست که باهم ساختیم .

چنانکه در اختراع و ابداع مزارها عادت رفته است ، شیادی چند بنهانی لوحی مزور که نام فرزندی از ائمه علیهم السلام بر آن ثبت بود در خاک کردند . و با رویاهای دروغین خود ساده لوحان را بکاوش زمین و بر آوردن لوح برانگیختند . لوح برآمد ، دعوی ثابت و تولیت مزار بدیشان مسلم و جداول صدقات و نذورات از هرسو بدانصواب روان شد . ناچار سپس در انظار عامه قسم بزرگ همدستان بر همان مزار شریف بود . تاروی یکی از شرکاء جعل از دستیار خویش مالی بدزدید .

صاحب مال بحدس و قیاس سارق را شناخته در مطالبت ابرام میکرد و او هر بار سوگندان غلیظ بهمان بقعه منیف برانکار می افزود عاقبت مردازی شرمی و وقاحت همکار بحیرت مانده و بی اختیار در ملاء ناس برخلاف مصلحت خویش فریاد برآورد. ای بی آزر! آخر نه این امامزاده را باهم ساختیم [!]

ص 282

[این خری است که باهم امامزاده ساختیم .]

ص 333]

انشاء الله گربه است .

دیربامی امام ده به مسجد میرفت جامه اش بسگی باران خورده بسایید . امام چشم برهم نهاده گفت انشاءالله گربه است .

ص 300

اهل نگرده بعمامه سفید / خرنشود ازجل فقیه . ناصر خسرو . ×

، ذطس ع ط ذض فحغ کس ح ر ذظ کس خ ح ژ ط ×

ص 317

ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را .

ص 327

این مال من این مال منبر اینهم مال ننه قنبر . معلوم است که منبرهم مال آخوند گوینده ونه قنبر نیز زن او بوده است . مثل را در موقعیکه قاسم تقسیمی را بالتمام بنفع خود کند آرند .

ص 337

[این گربهء میوکن بابا از آن تو .

همان ص

آن گربه مصاحب از آن تو و آن قاطر چموش لگدزن از آن من .

ص 66]

این ملعون چه کرده بود .

در میان طلاب دینیه مرسوم رسمی کهن است که چون یکی از آنان باغیرطالب بجنگ و ستیزخیزد ، دیگران پیش از آنکه ظالم را از مظلوم بشناسند تعصب را بحمايت همکار برخیزند . بدان حد که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در تبریز بیگناهی را بدین ترتیب کشتند .

ص 338

با آل علی هر که درافتاد برافتاد .

این مصراع دردورهء سلاطین صفویه حتی در مکاتب سیاسی بحد ابتذال متداول بوده .

ص 343

با یک روز مجتهد نمی شود .

ص 373

بیری مال مسلمان وچو مالت ببرند / بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست . سعدی

ص 380

[شاید خارج از موضوع ، اما با اینهمه :] بیبی مشتعلند و بتفی خاموشند .

ص 382

بخت آخوند آنگاه برگردد که دریک شب بدوجا دعوت شود .

ص 393

[بی ربط ؟ :] بخور و بخواب کارمن است خدانگهدارمن است .

وقت خوردن قلچماقم وقت کارکردن چلاقم .

ص 396

بسرمناره اشترود و فغان بر آرد / که نهان شدستم اینجا مکنیدم آشکار! مولوی

ص 438

[بی ربط؟] بستر گفتند شاشت از پس است گفت چه چیزم مثل همه کس است.

ص 443

بعد [از] چندی که خواجه کاری ساخت / برسر گنبدی مناری ساخت. پس از کاهلی و عطالت کاری بی
ارز و بیهوده کرد. [خاتمی؟]

ص 446

بگاو و گوسفند کسی ضرر ندارد؟

مردی شهری حاجتی رابمیان یکی از طواف شاهسون رفت. چون گاه اذان گفتن رسید باواز بلند اذان گفت. یکی از
شاهسونان که تا آگاه اذان نشنیده بود پرسید که این مرد چه میکند. گفتند اذان میگوید. پرسید این کار بگاو و
گوسفندان زیانی ندارد؟ گفتند نه. گفت پس هر چه میخواهد بگوید.

ص 452

[مقایسه کنید با نوشتهء "گیله مرد" در تارنماها با عنوان "نیستی آگاه از نرخ پیاز!!!".] والبتنه بدون
ذکر منبع! کاریست که این آقا سالهاست که می کند و دیگران براین باورند که کاریست "ابدائی" و
چه به به ها!]

بلال که مرد اذان گو قحط نمیشود.

بدیل و عوضی بجای شما یافتن آسانست.

ص 459

بمارماهی مانی نه این تمام ونه آن / منافقی چه کنی مار باش یا ماهی. سنائی.

ص 462

بندگی باید پیمبرزادگی بر کار نیست .

ص 467

[بی ربط ؟ :] **بهر کس که شما صلاح بدانید .** شاهزادهء امیراعظم پسر و جیه الله میرزای سپه سالار غلامی سیاه داشت روزی او را گریان دید . سبب پرسید . سیاه از بیان ابا داشت . پس از اصرار بسیار گفت عاشقم . امیر گفت بکه ؟ سیاه بعد از اندیشهء طویل گفت بهر که شما صلاح بدانید .

ص 479

بیا که رونق این کارخانه کم نشود / ز زهد همچو توئی یا ز فسق همچو منی . حافظ

ص 482

[بی ربط ؟ :] **بی حیاتر کیست من یا تو بین .** شیخ بهائی .

ص 485

بیندیش از آن خر که بر چوب منبر / همی پای کوبد بالحن قاری .

ص 491

[بی ربط ؟ :] **بینی و نی خوری ؟** بلهجه لران ، می بینی و نمی خوری ؟

لری شهر ندیده در شهر بدر دکان قنادی رسید . دید قناد از حلوهای گوناگون که در پیش دارد چیزی نمیخورد . آهسته نزدیک شد و انگشتی بچشم او برد . مرد ترسان خود را عقب کشیده و خشمگین پرسید چرا چنین کردی ؟ گفت خواستم بدانم می بینی و نمی خوری !

ص 492

پای مار و چشم مور و نان ملا کس ندید .

ص 499

پیغمبر حکم بظاهر میگرد . تجسس از اسرار و رازهای مردم سزاوار نباشد .

پیغمبر دیده را ندیده نگرفت .

پیغمبر مامور بظاهر بود .

ص 535

[بی ربط ؟ :] تا این آب میرود من نیز نان میخورم . عربی در بغداد دیناری به خباز داد تا او را یک نوبت از نان سیر کند و خود برکنار دجله نشست . نانوا چندین راه نان بدو برد ، و او هر بار بخورد و باز مطالبه کرد . نانوا گفت ای سبحان الله ! آخر مرا نگوئی تا چند نان خوری ؟ عرب اشاره به رود کرد و گفت ...

ص 528

[تمام کروشها از منست . م. ایل بیگی]